

ماجرای عشق و عاشقی میدون

توخوبی



پوریاء عالمی

● خیلی جالب هستیم. به دکترها نباید بگوییم چرا عمودی را افقی تحویل دادید، چون می‌گویند جان ما دست آنهاست و از همه بیشتر درس خوانده‌اند. به سیاست‌مداران نباید بگوییم این چه وضعش است، چون می‌گویند آینده ما دست آنهاست و از همه بیشتر استرس دارند. به اقتصادی‌ها نباید بگوییم قضیه چیست، چون می‌گویند اموال ما دست آنهاست و از همه بیشتر کار می‌کنند. به مسئولان هم نباید بگوییم چرا، چون می‌گویند مسئولیت ما دست آنهاست و از همه بیشتر دستشان هستیم.

به هنرمندان نباید بگوییم این چی بود درست کردی، چون می‌گویند روحیه ما دست آنهاست و از همه بیشتر حس می‌کنند.

به قضائی‌ها نباید بگوییم چه خبر، چون می‌گویند قضای ما دست آنهاست و از همه بیشتر به فکر ما هستند.

به وزیر ارشاد نباید بگوییم این چه وضع ممیزی است، چون می‌گویند صلاح ما دست آنهاست و از همه بیشتر سلاح سرد را از کرم تشخیصی می‌دهند. به شخصی‌ها نباید بگوییم چی‌کار به کار ما دارید، چون می‌گویند اعصاب ما دست آنهاست و از همه بیشتر روی اعصاب ما هستند.

به دزدها نباید بگوییم چرا زدیدی و چی زدیدی، چون می‌گویند سلبین‌دیون ما دست آنهاست و از همه بیشتر بغل او، همسایه، هستند.

می‌بینی به هر کسی چیزی بگوییم می‌گوید یک چیز ما دست اوست و از همه بیشتر هوای ما را دارد. خلاصه سوفیا، به بابای تو هم نباید چیزی بگویم چون می‌گوید عشق تو دست من است و از همه بیشتر نگران توستم. به بابات و دیگران بگو باشه تو خوبی. اما من فکرهام را کردم و یا خانواده هم در میان گذاشتم. عمه بنده گفت ایشان هیچ مننی سر مردم ندارد و قبول کرد جور همه را بپذیرد و بار همه را به دوش بکشد. عمه گفت همه طنزنویسان جهان و مردم جهان می‌توانند همه مشکلات جهان را با ایشان در میان بگذارند. ایشان اصلا منت نخواهد گذاشت که از همه بیشتر به فکر مردم است و بیشتر از همه زحمت می‌کشد و اشتباه حق مسلم است. شما هم نسبت به من انتقادی داشتید با عمه‌ام در میان بگذارید، چون من هم مثل شما حوصله نازک‌تر شنتن از گل را ندارم. ممنون سوفیا.

شتر روزنامه

www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۲۰ تیر ۱۳۹۵ • ۵ شوال ۱۴۳۷ • ۱۰ جولای ۲۰۱۶ • سال سیزدهم • شماره ۲۶۲۶ • ۲۰ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۱۰ • اذان مغرب ۲۰:۴۳ • اذان صبح فردا ۴:۱۴ • طلوع آفتاب ۵:۵۷

روزنامه‌فردا

فardashargh@gmail.com

کارتون خواب

مهدی عزیزلی



افزایش مزاحمت‌های تلفنی برای شماره‌های ضروری



دیگر مرثیه تورانخواهم خواند، تعالی تو را خواهم سرود



ایران درودی



عباس کیارستمی از محبوبیت کم‌نظیری در دنیا برخوردار بود و چنان تأثیری در زمانه ما گذاشت که از دست‌دادنش تأثر بسیاری در کسانی که او را می‌شناختند برانگیخت، مردم به یادگیری تسلیت می‌گویند و در رسانه‌ها به ملت ایران تسلیت می‌فرستند و مطبوعات و رسانه‌های جهان تیتراژشان را به خیر در گذشت این هنرمند بزرگ ایرانی اختصاص داده‌اند. نظیر این اتفاق تاکنون برای هیچ هنرمند معاصریشان پیش نیامده است.

این‌گونه هنرمندی فقط به دلیل هنر یگانه و نوع نگاه انسانی‌اش به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین هنرمندان معاصر دنیا شناخته شد و با شکوه، درخشید و برای ایران و ایرانی افتخار آفرید و اعتبار کسب کرد. در باور من تأثیرگذاری کیارستمی فقط در سبک خاص او در سینما نبود بلکه در نحوه نگارش او به جهان هستی و

آینه‌های روبه‌رو

روایت حسین عزیززاده از رفتن کیارستمی و آن روزهای «کانون»:

بخشی از جغرافیای ایران حذف شد



از طبقه‌های اجتماعی خود می‌آمدند، فیلم می‌ساختند، موسیقی و نقاشی را می‌شناختند، سفر علمی می‌رفتند، کتاب می‌خواندند و انگیزه‌داشتن برای ساختن جامعه خود را از دل همه این آموزش‌ها فرامی‌گرفتند و طبیعی است که چنین محیط صمیمانه‌ای، بهشت آنها و ما باشد. شاید به همین خاطر است که همه از عشق مشترکی نسبت به کانون حرف می‌زنند. عده زیادی از این بچه‌ها، بعدها جذب هنر حرفه‌ای شدند و به صورت تخصصی شاخه‌های مختلف هنر را پیگیری کردند؛ مثلاً آقای علیقلی که آهنگ‌ساز هستند، از شاگردان ما در کانون بودند، یا آقای حسندوست و آقای طالبی که بعدها به حوزه سینما رفتند، از همین نسل بودند. در کنار چهره‌های فراوانی که این کانون‌ها به جامعه هنری کشور معرفی کردند، کانون نسلی را پرورش داد که هنردوست بافرهنگ بود. بچه‌ها این امکان را داشتند که از شش‌سالگی به کانون بیایند و چنین فرصتی قطعاً از آنها مخاطبانی جدی و بافرهنگ برای هنر کشور می‌ساخت، حتی اگر هنرمند نمی‌شدند و تخصصی دیگر پیدا می‌کردند. اگرچه من تحصیل موسیقی را از هنرستان شروع کرده بودم، اما عشقم به موسیقی از زمان کانون، عمق گرفت. وضع کیارستمی و استادانی چون او هم به همین منوال است. اگر اسامی هنرمندانی را که روزگاری در کانون بودند مرور کنید، می‌بینید که کانون یک مرکز خلاقیت بود.

چرا امروز دیگر خبری از کانون پرورش فکری نیست، یا اگر هست به برابری آن دوره نیست؟

شاید به این خاطر که امروز، نقش مادیات در جامعه ما پررنگ‌تر از همیشه شده است. آن موقع ما با حقوق ناچیز اما با میل و عشق به کانون می‌رفتیم، حتی اگر حقوقمان را قطع می‌کردند، باز هم روابط احساسی‌ای که در آنجا و با شاگردانمان داشتیم، باعث می‌شد کار را ادامه دهیم. امروز اما خیلی چیزها مادی شده و به‌دست آوردن آن شرایط سخت‌تر از همیشه. در شرایط فعلی، با وجود نهادهای دولتی و نظارتی در حوزه هنر، باز هم می‌بینیم که کمیت هنردوستی و فهم هنر در جامعه می‌لنگد، چرا؟ شاید به این خاطر که نقش کانون را نادیده گرفتیم، کانون در آن موقع سطح کیفی یک نسل را در حوزه هنر بالا می‌برد و کودکان را از سن پایین با هنر آشنا می‌کرد. شاید اگر امروز کانون پرورش فکری روند واقعی‌اش را طی می‌کرد، بسیاری از تولیدات حوزه هنر، اصلاً نیازی به مجوز نداشتند، چون شهروندی که از کودکی به‌صورت کیفی با هنر آشنا شده، هنر را می‌شناسد و در چارچوب‌های آن دست به خلق اثر می‌زند. تمام این زنجیره آموزشی در کانون، حالا قطع شده و در یک نگاه کلی باید علت‌های این مسئله را به عنوان امراض جامعه

پیشنخوان

کره‌جنوبی، زاپس و چین پرداخته و علت‌های عقب‌ماندگی ایران در این زمینه را بررسی کرده است. همین پرونده بهانه‌ای شده است برای گفت‌وگوها و یادداشت‌هایی درباره وضعیت سرمایه‌گذاری خارجی در ایران از چهره‌هایی چون علی عبدالله‌زاده، حمیدرضا آصفی، منصور

● تازه‌ترین شماره ماهنامه اقتصادی «آینده‌نگر» ویژه تیرماه ۹۵ منتشر شد. اصلی‌ترین پرونده این شماره به بررسی الگوی توسعه در کشورهای



درک او از تاریخ اسطوره‌های ایران و قدیسان آن بود. در واقع این دو مسئله، زمینه‌ساز اصلی طرز تفکر و نگاه بشری مهربان و درعین‌حال انسان‌دوست به زندگی بود که ریشه در فرهنگ و هنر چند هزارساله ما دارند.

او یک ایرانی اصیل بود و ثروتمند از غنای فرهنگی‌ای که از ادبا و شاعران بزرگ ما عاریت گرفته بود. بزرگوار و فروتن که خصلت ذاتی او بود. او به نوعی راهگشای سینمای ما بود که امروز از سینمای طراز اول و بااهمیت معاصر به شمار می‌رود. همچنان‌که خوشبختانه دیگر سینماگران ما، جوایز جشنواره‌ها را درو می‌کنند.

برای من بالاتر و دوست‌داشتنی‌تر از هنر او و هنرمند الایی که او بود، شخصیت خاکی و بی‌الایش و روح پاک او بود. او معصومیت یک کودک را داشت و هوشمندی یک نابغه بی‌همتا را. او شبیه هیچ‌کس نبود مگر خودش. همانند همان تک‌درختی که در اکثر عکس‌های او بارها تکرار می‌شود. تک درختی که در کستره‌های بزرگ تنها، ولی باابهت و صلابت ایستاده است. از آنجا که مردان بزرگ همتا ندارند، به ناچار همیشه تنها می‌مانند. آری عباس کیارستمی نه همتا دارد و نه جایگزین.

تقدیم به روان شازده کوچولووی سینمای ایران *
لبقی است که از سال‌ها پیش او را این‌گونه خطاب می‌کردم، برگرفته از عنوان کتاب سنت اکزوپری

مورد بررسی قرار داد، چراکه اگر به دنبال هنر معنوی باشیم یا حتی بخواهیم مردم را از طریق هنر، دیندار کنیم، باز هم نقش آموزش، یک نقش کلیدی است.

● **اولین‌بار کیارستمی را در کانون دیدید؟**
او از نسل بزرگ‌تر هنرمندانی بود که در کانون مشغول به کار شده بودند، جوان لاغری که همین عینک را همیشه روی چشم داشت. شاید اولین برخورد ملموس و از نزدیک ما، درست همان روزی بود که دوربین به دست برای تصویربرداری از ارکستر کانون، پیش ما آمد. همان طرح من اولین تجربه‌های آهنگ‌سازی را در کانون شروع کرده بودم، کیارستمی هم همین موقعیت را داشت. او در کنار آثار مستندی که می‌ساخت، از فعالیت‌های کانون، فیلم‌های گزارش‌گونه‌های تهیه می‌کرد. یک روز آمدند ارکستر ۴۰ نفره‌ای که در کانون داشتیم و تمام روز از فعالیت این ارکستر فیلم‌برداری کردند. فکر می‌کنم فیلمش هنوز در آرشیو کانون پرورش فکری باشد اگرچه از آن زمان ۴۰ سال گذشته و خدا می‌داند این فیلم الان کجا باشد. این دوستی بعدها و بعد از انقلاب با معاشرت و دیدارهای فراوانی همراه بود و من حتی در فیلم «زندگی و دیگر هیچ» هم با ایشان همکاری داشتیم که بعدها به دالایی، موسیقی من از روی فیلم کیارستمی حذف شد و من آن را به صورت یک اثر مجزا با عنوان «آوای مهر» منتشر کردم.

● **با این حساب، اولین و آخرین دیدار شما با کیارستمی در همین کانون بوده، در هنگام تشییع چه حسی نسبت به کانون خواهید داشت؟**

به یاد دارم همین پارسال که زنده‌باد پرویز کلانتری را دیدم. اولین چیزی که از آن حرف زدیم، کانون بود. درباره عباس کیارستمی هم همین‌طور، آن جمله حسرت‌برانگیز «بادش بخیر»، سر زبان‌مان بود چراکه عضو یک خانواده بزرگ بودیم و اگر امروز می‌بینید که پرنده آرم کانون پرورش فکری به مناسبت این مرگ، اشکی در چشم دارد، این اشک مشترک اعضای این خانواده است. ما هنوز خیلی از حس‌های ناب خردمان را از همین کانون داریم، ما آدم‌های عاشقی بودیم که در کانون به عشق خود رسیدیم، حتی با اینکه همگی به نوعی با تلویزیون و رادیوی آن زمان کار می‌کردیم، اما این فقط کانون بود که بچگی ما را برای ما نگه می‌داشت.

● **حس شما نسبت به درگذشت کیارستمی چگونه است؟**

تا پیش از شنیدن خبر درگذشت عباس کیارستمی، هیچ‌وقت چنین حسی را تجربه نکرده بودم، من به او آنچنان که به مشکاتیان یا لطفی نزدیک بودم، نزدیک نبودم اما شنیدن خبر درگذشت او این حس را در من ایجاد کرد که بخشی از جغرافیای ایران حذف شده است. فارغ از ویژگی‌های انسانی، کیارستمی، به بخشی از هویت ایران بدل شده بود و حتی برای کسانی که کشورمان را نمی‌شناختند، او بی‌آنکه ادعایی داشته باشد، جزئی از ایران بود. هر جای دنیا که بوده‌ام و رفته‌ام، شنیدن اینکه من هم‌وطن کیارستمی هستم، باعث شده میزبانان من، جسور دیگری به من نگاه کنند و این‌س از آن خصوصیتی بود که کیارستمی بی‌ادعا، فراتر از مرزها، برای خودش، کشورش و مردمش ساخته بود.

معظمی، ولی‌الله افخمی‌راد، سیدحامد واحدی، بایزید مردوخ‌ی، محمد کردبچه و مرتضی ایمانی‌راد. از دیگر گزارش‌های خواندنی این شماره، گزارشی است درباره علت‌های تغییر سبک زندگی مردم تهران نشین. «آینده‌نگر» در ۱۹۶ صفحه و با قیمت پنج هزار تومان، اوایل هر ماه منتشر می‌شود.



بانک ملت
bank mellat

www.bankmellat.ir